



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۰۲
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال				
عنوان ۵	مطلب اول: دلیل بر شرطیت تمکن از تصرف				
عنوان ۶	اقسام روایات ناظر به شرطیت تمکن در تصرف				
عنوان ۷	بررسی اقسام چهارگانه روایات				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما درباره ادله دال بر «شرطیت تمکن در تصرف در وجوب زکات» بود. بیان شد تمکن در تصرف، شرط اصل تعلق وجوب است.

سخن در مورد آیات دال بر شرطیت تمکن در تصرف به پایان رسید.

خلاصه وجه استدلال ما به آیات این بود که آیات دال بر وجوب زکات، از مالی که تمکن از تصرف در آن نیست منصرف اند و لذا دلیل وجوب زکات، شامل مال غیر متمکن از تصرف نیست. در حقیقت استدلال ما به آیات، مبتنی بر عدم وجود مقتضی بود در تعلق وجوب به مالی که تمکن از تصرف در آن نیست؛ نه اینکه مقتضی هست و مانع وجود داشته باشد؛ اصلاً مقتضی نیست.

اقسام روایات ناظر به شرطیت تمکن در تصرف

اما روایات - در مورد این شرط - چند دسته هستند. ما روایات را به چهار طایفه تقسیم کردیم: دسته اول: روایاتی است که در مورد غیبت المال وارد شده است؛ یعنی در مورد عدم تمکن از تصرفی که منشأ آن غایب بودن مال از مالک آن است؛ مثلاً مال گم شده است و صاحبش نمی داند کجاست! پس دسته اول، روایات مربوط به عدم تمکن از تصرفی که منشأ آن غیبت المال است عن المالك است.

دسته دوم: روایاتی است که مربوط به عدم تمکن از تصرفی است که به سبب غیبت المالك است. مال سر جایش است اما مالک غایب است؛ مثلاً در سفر است و الآن حاضر نیست. بنابراین روایات دسته دوم مربوط به عدم تمکن از تصرفی است که منشأ آن غیبت المالك است نه غیبت المال.

دسته سوم: روایاتی است که درباره عدم تمکن از تصرفی است که به سبب وجود مانع، منع از تصرف پیش آمده است؛ مثل اینکه غاصبی یا شخصی - به هر حال - مانع از تصرف در مال می شود. منشأ عدم تمکن از تصرف در مال، وجود یک مانع است که این مانع، تمکن از تصرف در مال را منع می کند. این هم طایفه سوم از روایات.

دسته چهارم: از روایات باب، روایاتی است که درباره عدم تمکن از تصرفی وارد شده اند که به سبب ودیعه سپردن مال یا قرض دادن آن و مانند آن به وجود می آید؛ یعنی تمکن در تصرف ندارد؛ چون مالش را قرض داده است. نقدین داشته است و نقدینش را به کسی قرض داده است. دو سال، سه سال بر این نقدین گذشته و تمکن از تصرف در این مال ندارد؛ چون این مال را به قرض سپرده است. حالا یا قرض است یا رهن است یا ودیعه. اینها همه از یک بابند؛ یعنی منشأ عدم تمکن از تصرف در مال، یک معامله مشروع و یک معامله شرعی شده است.

ما چهار نوع عدم تمکن از تصرف در مال داریم. حال باید بحث کنیم ببینیم که روایات وارده در هر یک از این چهار مورد بر چه چیز دلالت دارد؟

بررسی اقسام چهارگانه روایات

اما روایات طایفه اولی روایاتی است که درباره عدم تمکن از تصرف در مالی وارد شده اند که منشأ آن غیبت المال است، نه غیبت المالك. روایات متعددی داریم؛ از جمله:

روایت اول: صحیح سدید صیرفی که ما سدید را اینجا صحیح و ثقة می دانیم و لذا از این روایت هم به صحیح تعبیر کردیم؛ چون سایر رجال روایت ثقاتند و سدید هم به نظر ما ثقة است.

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَنْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَأَخْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ اخْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلهُ فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بَعْتِيهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِبًا عَنْهُ وَإِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ^۱».

شخصی است مالی داشته است؛ طلایی داشته است یا نقره ای که متعلق زکات است. آن را در جایی دفن و پنهان کرده است. آن شخص بعد از مدتی رفت که پیدایش کند، اما مالش را پیدا نکرد. هرچه گشت، پیدا نکرد. سه سال بر این وضعیت گذشت و نتوانست مالش را پیدا کند. مالش مدفون ماند. در ادامه می فرماید: «ثُمَّ إِنَّهُ اخْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلهُ» این شخص همه آن محلی را که مالش را دفن کرده بود، گشت. همه آن منطقه را جستجو کرد. اطرافش را هم گشت. سرانجام محل دفن مال را پیدا کرد. «كَيْفَ يُزَكِّيهِ؟» حالا سه سال هم گذشته است؛ یعنی در حقیقت حول بر این مال گذشته است؛ ولی این مال در دسترسش نبوده است. اینجا غیبت المال است. مال، غایب از او بوده است. «يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِبًا عَنْهُ وَإِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ» چون این مال از او غائب بود - گرچه خودش این مال را حبس کرده بود - و در دسترسش نبوده است. با اینکه سه سال بر مال گذشته است اما یک سال بیشتر زکات نمی دهد. ما این را قبلاً هم

۱ الکافی؛ کتاب الزکاة، باب زکاة مال الغائب، ح ۱.

بحث کرده بودیم و گفتیم اینکه زکات یک سال را می دهد، منظور این است که «يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ» یعنی یک سال از حالا تا یک سال دیگر؛ از حالا حول را حساب می کند؛ یعنی از وقتی که مال به دستش رسید تا یک سال صبر می کند. وقتی حول بر این مال گذشت، بعد از حول، زکات پرداخت می شود. خلاصه، «لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ» یعنی بعد از حُوُل حول علیه. خوب این می شود شاهد بر سخن ما که تمکن از تصرف، شرط وجوب زکات است؛ چون اگر تمکن از تصرف، شرط فعلیت تنها بود و شرط تعلق زکات نبود، باید اولی که مال به دستش می آید، باید تزکیه می کرد؛ باید زکات مالش را می داد؛ چون فقط وجوب زکات، فعلی نبود؛ اما تعلق گرفته بود. عدم فعلیت در نتیجه عدم تمکن بود. حالا که فعلی شد، وجوب زکات به دلیل تمکن، باید همین الآن زکاتش را بدهد. اما اینطور نیست؛ چون فرمود: «لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ» به قرینه روایات دیگر که روایات متعدد دیگری داریم - که حالا اشاره می کنیم - در آن روایات تصریح شده است به اینکه حول از همان زمانی که مال به دستش می رسد و تمکن از تصرف پیدا می کند، حساب می شود. این معنیش این است که تاکنون اصلاً تعلق وجوب زکات - به این مال نشده و وجوب به این مال تعلق نگرفته است؛ نه اینکه تعلق گرفته ولی فعلیت نداشته باشد. این از روایت اول.

روایت مؤید: صحیحہ رفاعه بن موسی که باز هم رفاعه ثقه است و نجاشی توثیقش کرده است. سایر روایات سند هم ثقات هستند.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ ثُمَّ يَأْتِيهِ فَلَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ كَمْ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: سَنَةً وَاحِدَةً»^۱.

کسی است که مالش به مدت پنج سال از او غایب می شود. پنج سال دسترسی به مالش ندارد. سپس مال به او بر می گردد و دسترسی پیدا می کند. می فرماید: «فَلَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» این عبارت جای بحث است که یعنی چه؟ «فَلَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» حالا شاهد ما این است که فرمود: «كَمْ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: سَنَةً وَاحِدَةً» این «سنة واحدة» یعنی همان حُوُل حول. «فَلَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» یعنی چی؟ به قرینه همین «لَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» معلوم می شود که این «يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ» یعنی مالش را مضاربه داده بود؛ شخص عامل مضاربه، مال را می گیرد که با آن کار کند. تا پنج سال پیدایش نمی شود. تازه بعد از پنج سال هم که برمی گردد، نه تنها سودی نیاورده که هیچ، بلکه مقداری از سرمایه هم کم شده است. اینجاست که سائل سوال می کند که حالا این مال حول بر آن گذشته است. - اگرچه در دسترسش نبوده و در دست دیگری بوده است - حضرت می فرماید: «يَزَكِي لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ یعنی منظور بعد از گذشت حول است. مجدد روایت را بخوانیم:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ ثُمَّ يَأْتِيهِ فَلَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ كَمْ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: سَنَةً وَاحِدَةً».

می فرماید: کسی مال از او به مدت پنج سال غائب می شود. سپس آن مال برمی گردد و به دست صاحبش می رسد. ولی وقتی بر می گردد، رأس المال کافی نیست. حالا که رأس مالش بر نمی گردد، سوال می شود که «كَمْ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: سَنَةً وَاحِدَةً».

به نظر ما این «لَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» منظور این است که عرض شد. یعنی مال، مال مضاربه ای بوده است و شخص عامل مال را می برد و بر نمی گرداند تا پنج سال. وقتی هم بعد از پنج سال بر می گرداند، رأس المال لا يُرَدُّ. اما خود مال برگشته است؛ اما به اندازه رأس المال نیست. «لَا يُرَدُّ رَأْسَ الْمَالِ» که گفته شده یعنی کاملاً به او بر نمی گردد. و الا معنایش این

نیست که هیچ مالی از آن بر نمی‌گردد و الا «کَمْ یُرْکَبُ؟» معنی نداشت. اینکه می‌فرماید: «کَمْ یُرْکَبُ؟» معنایش این است که قسمتی از مالش برگشته است. چون بعد از آن می‌فرماید: «ثُمَّ یَأْتِیْهِ» پس معلوم می‌شود که مالش برگشته است. ولی می‌خواهد بگوید که مالش برگشته؛ اما به اندازه رأس المال برگشته است. خود «رأس المال» قرینه بر این است که اینجا مراد از این غیبت پنج ساله و غیبت خمس سنین، مضاربه‌ای بوده است؛ لذا عبارت «رأس المال» می‌آید.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، اینکه غیبت به سبب عقد نیست. غیبت به سبب این است که آن شخص ظرف سه ماه یا چهار ماه یا یک سال نیامده است - فرض کنید مال را پس بدهد. منعی در کار نیست. در نتیجه اینکه آن شخص مضارب نیامده است، مالش از او غائب شده است. اینجا منع از مال هم نیست به یک معنا؛ چون اینجا غیبت است، نه اینکه منع کرده باشد. منع وقتی است که مال موجود هست، ولی آن شخصی که غاصب است یا آن شخصی که مال دست اوست، می‌خواهد منع کند از دسترسی مالک. اما اینجا مال هست اما مال غائب از اوست. لذا این روایت تحت همین طایفه‌اولی مندرج است.

پرسشگر: ...

معظم له: اینکه معلوم است که آنچه را که باید زکات بدهد چیزی است که در دستش هست و باید زکات این مال را بدهد. بعد سائل سوال می‌کند. حضرت که می‌فرماید: «لسنة واحدة» هر دو سوالش را جواب می‌دهد. چون اینکه می‌فرماید: «لسنة واحدة» یعنی حول را از حالا بگیرد. وقتی می‌فرماید که حول را از حالا بگیر تا یک سال، معنایش این است که حول را بر این مالی که موجود است، در نظر بگیر.

بنابراین زکات آن مال مفقود یا مالی که کم شده که به زکات آن اینجا به آن اشاره نشده است.

هم این را جواب می‌دهد که نه، این مالی که به دستش رسیده همین را باید زکات بدهد؛ بعد هم این مالی که باید زکاتش را بدهد نه اینکه زکات پنج سال را بدهد؛ بلکه زکات یک سالش را باید بدهد. کدام سالش را؟ سالی که از حالا حولش شروع می‌شود؛ حول بگذرد بعد زکات بدهد. خوب ما از کجا این را استفاده می‌کنیم که مراد از «لسنة واحدة» سال واحدی بعد از حول است؟ چون روایات متعددی داریم که قرینه برای این مطلب هستند. هم «لسنة واحدة» این روایت، و هم «لسنة واحدة» روایت سابق که گفتیم منظور از «لسنة واحدة» بعد از حوّل حول است.

در این زمینه ما چندین روایت داریم. اگر چه مورد روایت، غیبت المالک است؛ اما خود نصّ، جواب عام است و شامل غیبت المالک یا غیبت المال هر دو می‌شود. مثلاً صحیحہ اسحاق بن عمار، باز هم ببینید ما که تعبیر به صحیحہ می‌کنیم بر مبنای نظر خود ماست. نمی‌گوییم «موثق» یا «حسنه» یا امثال اینها؛

نقد علامه حلی در تقسیم چهارگانه حدیث

چون ما معتقدیم که این تقسیم رباعی مرحوم علامه رحمته الله که روایات را از لحاظ قوت و ضعف سند به چهار قسم تقسیم کرده: روایت صحیح و موثق و حسن و ضعیف که اگر:

۱. همه روایات ثقات امامیون بودند می‌شود صحیح؛

۲. اگر همه روایات ثقات بودند، ولی «کان فیهم غیر امامی»، می‌شود موثق؛

۳. اگر همه روایات موثق نبودند اصلاً، ولی ممدوح در آنها بود؛ یعنی غیر موثق ممدوح در روایت بود، این می‌شود حسن.

۴. قسم چهارم این است که و لو یکی از روات سند، ثقه یا ممدوح نباشد، بلکه ضعیف باشد، اینجا روایت می شود ضعیف. تقسیم رباعی. چون ما می گوئیم ما تقسیم روایت را طریقیاً الی العمل بها به دردمان می خورد؛ تقسیم باید تقسیم مفید باشد. بین صحیح و موثق چرا باید تفریق قائل بشویم؟! بین حسن و ضعیف چرا باید بدون وجه، تفرق قائل بشویم؟! به هر حال، روایت یا یُعتمد علیها و یُعمل بها است یا لا یُعمل بها؛ اگر یُعمل بها است، پس روایت صحیح است. دیگر تقسیم به موثق و صحیح مفید نیست. و این کان لا یُعمل بها فالروایة ضعیفة. روایت حسن بودن، اگر این حسن بودن در حدی نباشد که موجب صحت روایت بشود، دیگر این روایت ضعیف است و لا یُعمل بها.

پرسشگر: ...

معظم له: خیر، هیچ ثمره ای ندارد. در بحث تعارض بحث می کنیم که اصل حجیت خبرین، باید محرز باشد تا بعد از آن، مسئله مرجحات پیش بیاید. اما اگر اصل حجیت خبر، یعنی دلیل حجیت خبر- شاملش نمی شود اصلاً، در اینجا به هیچ وجه تعارض پیش نمی آید.

پرسشگر: ...

استاد: اینجا از این ناحیه فرق نمی کند. مگر اینکه مرجحات خبر، شاملش بشود. اگر مثلاً فرض کنید اگر «اعدلها» گفتیم، خوب در باب تعارض چون اعدل است، ما خبر مثلاً امامی را مقدم می دانیم، نه به لحاظ اینکه حجت نیست! التفات می فرمایید؟ مسئله مرجحات غیر از مسئله اصل حجیت است.

پرسشگر: ...

معظم له: در ترجیح، تنها این ملاک نیست. در ترجیح «أورعیت» و موارد دیگر هم دخیل است. حتی ممکن است کسی بگوید که مثلاً در ترجیح، بعضی از مرجحات عرفی هم که عقلایی است مثلاً، به درد می خورد. مسأله ترجیح، چیز دیگری است. ولی بحث ما در مورد حجیت است که مثلاً گفته می شود در حجیت، این مسأله دخیل ندارد. آنچه در حجیت دخیل است، همان را ملاک قرار می دهیم. خبر یا حجت است یا لا حجت. حجت را می گوئیم صحیح و لا حجت را می گوئیم غیر صحیح.

اما روایت اسحاق بن عمار:

عن اسحاق بن عمار عن أبي ابراهيم عليه السلام قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرَثَ مَالًا وَالرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ. قُلْتُ: أَيْزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»^۱

روایت اسحاق بن عمار که گفتیم صحیح است به نظر ما. در جواب سؤال سائل که می گوید شخص، غائب از مالش بوده است، در سفر بوده و برمی گردد. «أَيْزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟» حالا چند سال هم مثلاً بیش از یک سال در حال سفر بوده است؛ یعنی در سفر حول بر این مال گذشته و حالا برگشته است. سائل سؤال می کند که حالا که برگشته، آیا همان لحظه که رسید، باید زکاتش را بدهد یا باید صبر کند یک سال بر آن بگذرد تا بعد زکاتش را بدهد؟ سؤال می کند که «أَيْزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»؛ یعنی يحول بعد از الحول بعد القدوم؛ اینجا شاهد ما همین است: «لا، حتی يحول عليه

۱ الکافی؛ کتاب الزکاة، باب المال الذی لا يحول عليه الحول فی ید صاحبه، ح ۵.

الحول وهو عنده». شاهد ما همین عبارت «حتى يحول عليه الحول وهو عنده» است. این جواب، عام است. یعنی جواب دلالت دارد بر اینکه شرط تعلق زکات این است که حول بر مال در حالی بگذرد که مال عند المالك باشد و این شامل غیبة المال هم می شود. فرقی نمی کند. گرچه روایت سؤال سائل از غیبت صاحب المال است؛ اما جواب اختصاص به غیبت صاحب مال ندارد. می فرماید: «لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ». خوب این دلالت دارد بر اینکه ملاک در تعلق زکات این است که حول در حالی بر مال بگذرد که مال نزد مالکش باشد.

روایت دوم: روایت دیگر صحیحہ ابراهیم بن اُبی محمود است که ایشان هم ثقه است.

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَدِيعَةُ وَالَّذِينَ فَلَا يَصِلُ إِلَيْهِمَا ثُمَّ يَأْخُذُهُمَا مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: إِذَا أَخَذَهُمَا ثُمَّ يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ يُزَكَّى»^١

که آن طایفه چهارم باشد از طوائفی که ما گفتیم.

این «يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ» بعد از «أَخَذَهُمَا» آمده است که این هم قرینه بر این است که حوول حول، گذشتن حول، باید بر مالی باشد که عند صاحبه است.

ادامه بحث را إن شاء الله فردا پی می گیریم.

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين